

در جستجوی واژگان فارسی اسب‌شناسی

آ. آذرنوش

مرّبی سواری به شاگردانش چنین آموزش می‌داد:

کره اسب را به مانژ بیاورید، و برای آنکه مفاصل و بخولق‌هایش سفت شود، اول قدم ببرید، بعد یورتمه، و بعد چهار نعل کوتاه، و سپس چهار نعل کشیده، و خلاصه چهار نعل کشیده‌تر و بلندتر.

ای کاش روزی برسد که چنین گویند:

کره اسب را به آورد بیاورید و برای آنکه بندگاه‌ها و خُردگاه‌هایش استوار شود، اول به گام ببرید، بعد به پویه و سپس به نوا، آنگاه به تک و بعد به تاخت سه‌دانگ و چهار دانگ.

در تاریخ جهان، کمتر کشوری می‌توان یافت که در کار اسب و اسب‌داری سابقه‌ای به طول سابقه تاریخی ایران داشته باشد. گویا مردم همین سرزمین بودند که نخستین بار اسب را رام کردند و بر آن زمین نهادند. نقشینه‌ها و سنگ نوشته‌ها، و نیز کتاب اوستا آکنده از نام اسب است. اسب‌ان قهرمان دوران ساسانی در آثار فارسی و عربی مذکورند. حتی نشانه‌هایی از تقدیس اسب در دوران‌های باستانی به دست آمده است. در آغاز اسلام هم، نخست اسب‌های ایرانی بین‌النهرین، که عرب‌ها رُؤاسی خوانده‌اند، و سپس اسب‌هایی که از خراسان و ترکمنستان می‌آوردند سپاه اسلام را

سرعت و قدرت می‌بخشید. تا قرن‌های چهارم و پنجم هجری، دانش اسب سواری و هنر سوارکاری بیشتر از آن ایرانیان بود.^۱

اما از حدود قرن پنجم هجری به بعد، با آن‌که سنت اسب‌داری هم‌چنان پابرجا بود، نویسندگان ایرانی ناگهان، در این زمینه، لب از سخن فرو بستند و دانش‌های دیرینه خود را، در باب اسب‌داری و سوارکاری، گویی به گوشه‌ای نهادند و جای را به سواران ترک‌نژاد، از یک سو، و به واژگان عربی، از سوی دیگر، سپردند.

صاحب نوروژنامه گویی با اندوه بسیار به این احوال می‌نگریست و غمگانه می‌نوشت:

به روزگار پیشین، در اسب شناختن و هنر و عیب ایشان دانستن هیچ گروه به از عجم ندانستندی، از بهر آن‌که مُلک جهان از آن ایشان بود؛ و هر کجا در عرب و عجم اسب نیکو بودی، به درگاه ایشان آوردندی؛ و امروز هیچ گروه به از ترکان نمی‌دانند، از بهر آن‌که شب و روز کار ایشان با اسب است و دیگر آن‌که جهان ایشان دارند.^۲

تقریباً، در همان روزگار، عنصرالمعالی در قابوس‌نامه، بابی (باب ۲۵) «اندر خریدن اسب» و «نام رنج‌های اسبان» باز می‌کند^۳ و بسیاری از اصطلاحات مربوط به اسب را می‌آورد. همو اشاره می‌کند که، در قرن چهارم هجری، مادیان‌های احمد فریغون گوزگانی، در یک شب، ۱۰۰۰ کره زاغ چشم زایدند.^۴ حدود دویست سال پس از این دوران، فخر مدبّر (قرن هفتم هجری) از این‌که این دانش‌ها در کتابی گرد نیامده گله دارد:

این علم، که در این کتاب یاد کرده‌ایم، همه اسرار سواری است، و اندر کتبی دیگر نیابی، و از حسد نگفته‌اند؛ و کاتب و مصنف این کتاب در این باب بسیار رنج برده است و شاگردی کرده و حسد نکرده و جمله اسرار و آوردها و معالجت‌ها... بیاورد.^۵

از بخش‌های نسبتاً کوتاه اسب‌شناسی در همین سه کتاب، که متأسفانه گویا تا قرن

۱) درباره اسب در ایران باستان و به‌خصوص در عصر هخامنشی و ساسانی، نک: مقاله بسیار مفصل و مفید پورداوود، «اسب در ایران باستان» فرهنگ ایران باستان، تهران، ۱۳۵۶ ش. که عیناً در لغتنامه دهخدا تکرار شده است؛ نیز *Iranica* ذیل «اسب»؛

۲) نوروژ نامه، منسوب به خیام، چاپ اوستا، تهران، بی‌تا، ص ۶۶؛

۳) عنصرالمعالی قابوس بن وشمگیر، قابوس‌نامه، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران، ۱۳۵۲ ش، ص ۱۲۳ به بعد؛

۴) همان، ص ۱۲۷؛

۵) فخر مدبّر، محمد، آداب الحرب والشجاعه، به کوشش احمد سهیلی، تهران، ۱۳۴۶ ش، ص ۲۰۰-۲۰۱؛

هفتم هجری. چهارمی ندارند چند نکته یادکردنی به ذهن می‌آید:

۱. چون فرس‌نامه‌های متعدد عربی را از آغاز تا قرن‌های ششم و هفتم هجری بررسی می‌کنیم^۶، می‌بینیم این آثار، همان‌قدر که از حیث حدیث و روایت و به‌خصوص واژگان سرشارند، از نظر معلومات مربوط به فن اسب‌شناسی و تربیت اسب و هنر سوارکاری فقیرند. کارهای فنی مربوط به اسب به زبان عربی، طی همین قرن‌های ششم و هفتم هجری آغاز شد تا در قرن هشتم هجری تقریباً به اوج خود رسید. فرهنگ عربی باید چندین قرن درنگ می‌کرد تا سنت‌های ایرانی و سپس سنت‌های ترکی اندک‌اندک به زبان عربی راه می‌یافت و واژگان آن فراهم می‌آمد و، به‌دست نویسندگانی غیر عرب و غالباً ایرانی نژاد و ترک‌نژاد^۷، فرس‌نامه‌های جدید تألیف می‌گردید. راست است که اکنون، از سنت‌های کهن ایرانی، آثار اندکی باقی مانده است؛ اما گسترش و غنای آن‌ها را از بازتابی که در آثار عربی داشته‌اند، و نیز از چند اثری که به فارسی در دست داریم نیک درمی‌یابیم. سخن فخر مدبر در این باره بسیار پرمعنی است. وی در باب تربیت اسب می‌گوید: «این علم را ۱۰۵ استاد جمع کرده‌اند و گزاف و بیهوده نکرده‌اند»^۸. اساس کارهای فنی او در تربیت اسب بیان «آورد»هایی است که با چندین تصویر شرح داده است. برخی از این آورده‌ها، همراه با خود کلمه (به صورت ناورد)، به آثار عربی راه یافته‌اند.
۲. زبان فارسی، که سنت‌های اسب‌داری خود را به زبان عربی بیان کرده بود، خود به شدت تمام از آن آثار متأثر شد؛ بدین سان که همه فرس‌نامه‌های کهن فارسی هم نخست به ذکر احادیث و روایات و حکایات بزرگان و سواران مشهور عرب یا نام و نژاد اسب‌های ایشان پرداختند و سپس واژه‌هایی را که در آن کتاب‌ها آمده بود به گستردگی به وام گرفتند. اینک، هرچه در زمان پیش می‌رویم، واژه‌های فارسی دامن در می‌کشند و واژه‌های عربی به جایشان می‌نشینند. سپس، با نفوذ عوامل ترک و مغول، بازمانده واژگان فارسی هم ترکی می‌گردد.

۶) نک: آذرنوش، دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، ذیل «اسب»؛ رضوان مساح، «فرس‌نامه‌های فارسی»؛ آئینه پژوهش، ش ۴۰ (مهر-آبان ۱۳۷۵ ش)؛

۷) نک: تعلیقات مرسیه بر ترجمه فرس‌نامه ابن هذیل:

BEN HOUEÏL, *La Parure des cavaliers*; trad. MERCIER, Paris, 1924, pp. 384-395;

۸) آداب الحرب، ص ۲۰۰-۲۰۱؛

۳. در این سه کتاب فارسی، به سبب کهنگی، انبوهی کلمه فارسی می‌توان یافت که غالباً نامفهوم مانده است، زیرا طی سالیان دراز، نویسندگان ما، که استعمال کلمات عربی و ترکی را نوعی تشخیص می‌پنداشتند، از به کار بردن آنها رو برتافته بودند. کار به جایی رسید که امروز شاید بسیاری از تعبیرات مربوط به اسب‌شناسی نوروژنامه و انبوهی از جملات و کلمات آداب الحرب هم‌چنان ناشناخته مانده است. حتی، در قاپوس نامه، کلمات ناخوانده نامفهوم هم‌چنان بسیار است.

ما در این گفتار سر آن نداریم که همه آن کلمات ناخوانده گنگ را بر شماریم و احیاناً به تعیین ضبط درست و معنای آنها بپردازیم بلکه میل داریم نخست روشن سازیم که، از قرن‌ها پیش، به واژگان اسب ستم‌گران رفته و زبان فارسی در این زمینه سخت فقیر و ناتوان گردیده و اینک، با هجوم کلمات فرنگی که گاه به شکل‌های نادرست تلفظ می‌کنیم و می‌نویسیم، گویی به کلی نازا شده است.

سپس می‌خواهیم نشان دهیم که، در آن آثار کهن و نیز در رگه‌های باریکی که از آن آثار به کتاب‌های متأخرتر خاصه فرس‌نامه‌هایی چون فرس‌نامه محمد بن محمد در قرن هشتم هجری و حتی فرس‌نامه‌های دوران صفوی راه یافته، هنوز انبوهی واژه فارسی می‌توان یافت که غالباً سخت گوش‌نواز و اصیل‌اند، اما باید معانی آن‌ها را، که دانش‌مندان به تقریب حدس زده‌اند، دقیقاً معین کرد و سپس به جای کلمات بیگانه معمول به کار برد. این کلمات عموماً بر رنگ‌های گوناگون، محاسن و معایب، بیماری‌ها، رفتارهای اسب، آیین‌های سواری و تربیت آن و، گاه، ابزارهای معمول دلالت دارند.

از میان این کلمات فارسی، نخست یکی را به عنوان مثال عرضه می‌کنیم تا نشان دهیم دانش‌مندان چگونه در فهم آن دچار سرگردانی شده‌اند؛ سپس کلماتی را، که برای رفتارهای گوناگون اسب به کار برده‌اند و امروز سخت مورد حاجت اسب‌شناسان است، عرضه داریم:

نشانه‌های اسب

هرگاه در جای‌جای اندام اسب دسته‌ای مو در خلاف جهت بروید، ناچار شکل‌هایی دایره‌گون پدید می‌آید که اسب‌داران گذشته، بر حسب محل دایره‌ها، آنها را به فال نیک یا بد می‌گرفتند. این شکل‌ها را در عربی «دوائر» می‌خوانند و هریک را نامی داده‌اند که

در فرس‌نامه‌ها، ذیل فصلی به همین نام، شرح شده‌اند.

در نوروز نامه و قابوس نامه، کلمه‌ای به صورت‌های گردنا، کردنای (بدون نقطه)، کرنا، گرد پای چندین بار تکرار شده است. شادروان غلامحسین یوسفی در تعلیقات قابوس نامه^۹ ذیل گردپا می‌نویسد: «صورت درست این کلمه چندان روشن نیست». به همین جهت، او همه ضبیط‌های اصلی و فرعی را در حاشیه آورده است. در نوروز نامه، کلمه به شکل گردنا آمده^{۱۰} و مرحوم مینوی جلوی آن علامت سؤال نهاده است. اوستا در چاپ نوروز نامه خود، آن را گردپا ضبط کرده است^{۱۱}. در کلیات آثار پارسی حکیم عمر خیام^{۱۲}، همین ضبط گردپا تکرار شده است. حصوری در چاپ نوروزنامه^{۱۳} متن را گردپا خوانده و سپس، در فهرست^{۱۴}، گردنا آورده و به «نوعی اسب» تفسیر کرده است. مرحوم نفیسی در چاپ قابوس نامه خود^{۱۵}، یک‌بار گردپا و بار دیگر گردنا خوانده است. استاد مینوی حدس زده است که کلمه باید گردنا باشد و غلامحسین یوسفی هم نظر او را تأیید کرده است.

اما هنگامی که فرس‌نامه‌های فارسی و عربی را - که گفتیم گاه سخت به هم شبیه‌اند - با هم می‌سنجیم، ملاحظه می‌کنیم که این کلمه، بی‌گمان، معادل کلمه عربی «دائرة» است و لاجرم ضبط آن جز گردنا نمی‌تواند بود، به خصوص که فخر مدبّر چندین نام زیبا برای اسب‌هایی که «گردنا» در جای‌های گوناگون پیکر دارند بر شمرده است؛ مانند:

گوهر سره: اسبی که گردنا بر چشم و زنج دارد... و «خداوندش همیشه با سیم و زر باشد».

آخر نشان: اسبی که گردنا زیر یا روی گردن دارد و «سود افزا بود».

خجسته: اسبی که گردنا برگردن دارد و «از نه تا بیست سال در آن خاندان دولت باشد».

درواش خاره: اسبی که «از تارک سر تا در واش‌گاه (محل داغ؟) فرسوده باشد از

نشان»^{۱۶}.

اما این کلمه زیبا، حدود دو قرن بعد به کلی فراموش شد و این فراموشی ظاهراً از

(۹) قابوس نامه، ص ۳۱۸؛

(۱۰) نوروز نامه، به کوشش مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۱۲ ش؛

(۱۱) همان، چاپ اوستا، ص ۹۷؛

(۱۲) کلیات آثار پارسی حکیم عمر خیام، به کوشش محمد عباسی، تهران، ۱۳۳۸ ش، ص ۳۶۴؛

(۱۳) نوروز نامه، به کوشش علی حصوری، تهران، ۱۳۵۷ ش، ص ۶۵؛ (۱۴) همان، ص ۹۱؛

(۱۵) قابوس نامه، به کوشش سعید نفیسی، تهران، ۱۳۴۲ ش، ص ۸۹؛

(۱۶) آداب الحرب، ص ۱۲۳-۱۲۴؛

جنوب ایران آغاز گردید؛ زیرا محمد بن محمد - که در ۷۶۷ هـ فرس نامه‌ای برای ابوکالیجار، فرمان‌روای لار، تألیف کرده - نسخه ملک و ملی. این اطلاعات از نسخه چاپی ساقط است) و امروز همین کتاب، تا آنجا که ما اطلاع داریم، کهن‌ترین فرس‌نامه مستقل فارسی است - پیوسته به جای «گردنا» «دائرة» به کار برده است. بعدها نیز، در زمان شاه‌عباس صفوی، رود باری، که فرس‌نامه ملک مجاهد، یعنی الاقوال الکافیة، را با نام کتالهدایة (خطی) به فارسی ترجمه می‌کرد، همین لفظ عربی را به کار برده، اما «گردنا» را هم، در قطعاتی که از آداب الحرب نقل کرده، آورده است. معلوم نیست که رودباری معنی آن کلمه و ده‌ها کلمه ناشناخته دیگر را می‌فهمیده یا نادانسته نقل می‌کرده است.

رفتارهای اسب

رفتار اسب را، هنگامی که به نرمی راه رود، قدم (حرکتی چهار ضربی) خوانیم؛ چون اندکی بدود و در این حال پیوسته بر یک دست و یک پا تکیه کند، یورتمه/ یوتما/ یورتمه (حرکتی دو ضربی) نامیم؛ اگر نسبتاً شتابنده بدود که در آن بر دو دست یا دو پا تکیه کند، چهار نعل (حرکتی چهار ضربی و گاه سه ضربی) گوئیم؛ و اگر حرکت یورتمه‌اش نادرست باشد، یعنی به شیوه‌ای غیرطبیعی و با چهار ضرب بدود، به یورقه (یُرغا، یرغه، یورغه، یرقه) تعبیر کنیم.

چنان‌که ملاحظه می‌شود، نام این حرکت‌های چهارگانه یا عربی است یا ترکی، فقط لفظ چهار (در چهار نعل) فارسی است و بس. حال این سؤال پیش می‌آید که آیا ایرانیان، که اسب را رام کرده و زین نهاده‌اند و طی دو سه هزار سال میلیون‌ها اسب پرورانده‌اند و در این کار استاد بوده‌اند، خود کلمه‌ای برای رفتارهای گوناگون اسب، که پیوسته در کنارش می‌زیستند، نداشتند؟ به قطع می‌توان گفت که در میان سوارکاران ایرانی، از قرن نهم و دهم هجری تا به امروز، کسی نیست که پاسخ پرسش ما را بداند. حتی چند قرن پیش از آن نیز کلمات اصیل فارسی به گنگی می‌گرابید و ادیبان و شاعران که اهل اصطلاح نبودند خودسرانه آنها را به جای یک‌دیگر به کار می‌بردند و عاقبت آنها را از معانی دقیق خود تهی می‌ساختند. کتاب‌های فرهنگ فارسی، یا عربی به فارسی، از لغت فرس اسدی گرفته تا منتهی الأرب، جز در موارد معدود، کمکی نمی‌کنند و بیشتر دست‌خوش گنگی و تقریب‌اند.

ما، که از کتب لغت مأیوس شده‌ایم، در فرس‌نامه‌ها یا بخش‌های اسب‌شناسی متون به جستجو پرداختیم و، در اثنای کار، هم از کثرت واژگان فارسی در این باب در شگفت شدیم و هم از ابهام آنها. از آن میان، آنچه را به رفتار اسب مربوط است بیرون آورده‌ایم که عرضه می‌کنیم:

□ فخر مدبّر چند بار کلمه گام را در جای‌هایی به کار برده که با «قدم» تناسب دارد؛^{۱۷} اما این کلمه در فرس‌نامه محمد بن محمد آشکارا به معنی قدم است.^{۱۸} صاحب مضممار دانش لفظ رفتار را معادل «قدم» نهاده است؛^{۱۹} زیرا می‌گوید: با کره اسب باید نخست «مدارا و حکمت» کرد تا «هنگامی که رفتار ایبه (؟)، که قسمی است میان ترکان معروف، قائم شود و علامتش آن است که پاها را به جای دست می‌رساند... و چون در این رفتار چابک شود، گاهی باید دوانید». و پایین‌تر می‌گوید: «گرگ دو (یورتمه)، میانه رفتار و دویدن است.» باز گوید: اگر راهتان دور است، یورتمه بروید، زیرا چهار نعل اسبستان را تلف می‌کند و «رفتار»، وقتتان را. از این عبارات آشکارا پیداست که، در مضممار دانش، رفتار به معنی قدم است و رفتار ایبه - که ندانستیم چیست - باید قدم رفتن به نوعی خاص باشد.

□ به جای «یورتمه» به قطع می‌توانیم گفت که پویه به کار می‌رفته است؛ زیرا فخر مدبّر، در شیوه رام کردن «اسب سخت‌تیز»، گوید: باید او را «پویانید که تیزی اسب را پویه بشکنند».^{۲۰} نیز گوید: اگر اسب «در آوزد (= مانز) تمام نشود، او را به کام (= از دهانه) باید آورد، اول به پویه، پس به نوا». و چون عادت کرد، باید «عنان درون» را کوتاه گرفت و «عنان بیرون» را دراز و فرو هشته. اما اگر بر یک پا بایستد و اصرار کند، مری باید او را «به پویه برد تا، بر این سو، پویه راست کند... چون راست کند، او را یک تک راست بتازد».^{۲۱}

محمد بن محمد، در فرس‌نامه خود، همین کلمه را به کار برده است: «چون اسب رام شد، بنیاد پویه باید کرد»^{۲۲} و «به پویه بدواند، که کره از آن به تنگ نمی‌آید»^{۲۳}. نیز: «در خط مستقیم، به پویه و تقریب براند».^{۲۴}

۱۷) همان، مثلاً ص ۲۱۵؛

۱۸) محمد بن محمد، فرس‌نامه، نسخه خطی کتابخانه مرکزی، گ ۶۱، ر-پ. نیز متن چاپی آن، به کوشش گردفرامرز، تهران، ۱۳۶۶ ش، ص ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۵۲؛

۲۰) آداب الحرب، ص ۱۹۹؛

۲۱) همان، ص ۲۱۵؛

۲۲) محمد بن محمد، فرس‌نامه، گ ۵۲ ر؛

۲۳) همان‌جا؛

۲۴) همان، گ ۶۱ پ و جاهای دیگر، و نیز متن چاپی، ص ۳۴، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۵۲؛

آن‌چه این اسب‌شناسان از پویه خواسته‌اند، تنها در یورتمه میسر است. مثلاً محمد بن محمد، برای آن که اسب تربیت شده‌ای بتواند به کارهای سخت چون مسابقه پردازد، توصیه می‌کند که آن اسب «به پویه ده فرسنگ برود»^{۲۵}. این کار تنها در «یورتمه» ممکن است صورت گیرد؛ زیرا پیمودن ده فرسنگ به چهار نعل بی‌تردید باعث تلف شدن اسب می‌گردد.

بنابر این، پویه و پویدن معنایی جز یورتمه و یورتمه دویدن نداشته است. این معنی را کتاب‌های لغت هم تأیید کرده‌اند. فرهنگ‌ها، غالباً در توضیح پویه گفته‌اند: رفتاری متوسط، نه آهسته نه تند.^{۲۶} علاوه بر این، بسیاری، به ازای آن دسته از کلمات عربی که بر انواع یورتمه دلالت دارند، بیشتر همین لفظ «پویه» را نهاده‌اند. معروف‌ترین کلمه عربی، حَبَب است که در قانون ادب و دستور الاخوان و تاج المصادر^{۲۷} چندبار به «پویدن» تفسیر شده است. دیگر کلمات عربی، چون ایجاف، غسل، رمل در تاج المصادر و نیز اراجیح و دألان در منتهی الأرب به پویه ترجمه شده‌اند.

با این همه، ملاحظه می‌کنیم که نویسندگان، حتی در فرس‌نامه‌ها و فرهنگ‌ها، گاه معانی را خلط کرده‌اند. در سراسر شعر و ادب فارسی^{۲۸}، پیوسته «پویه» و مشتقات و ترکیبات آن را، نه در معنای اصطلاحی و فنی، که به معنی «تند دویدن» به کار برده‌اند. از میان فرس‌نامه‌نویسان، صاحب مضمار دانش کلمات را درست در نمی‌یافته، زیرا گفته است: اسب را باید «تعلیم پویه کرد و آن مرتبه‌ای است از دویدن به حد کمال و تندی زیاده».^{۲۹} سپس گوید: «نیز گرگ دو باید آموخت و آن میانه رفتار و دویدن است». بنابر این، در نظر این نویسنده، «رفتار» همان «قدم»، «گرگ دو» همان «یورتمه» و «پویه» همان «چهار نعل» است. از این شگفت‌تر کار زمخشری در مقدمه‌الادب یعنی کهن‌ترین فرهنگ عربی به فارسی است. وی در توضیح خیب می‌نویسد: «تک تک رفتن اسب، بدوید به تک اسب، در تک آمد».^{۳۰}

چنان‌که از برخی توضیحات بالا استنباط می‌شود، گرگ‌دو نیز به معنی «یورتمه» بوده

(۲۵) همان، گ ۶۶ پ. (۲۶) مثلاً بوهان قاطع؛ منتهی الأرب؛ قس: لغتنامه دهخدا.

(۲۷) برای فرهنگ‌ها به چاپ و صفحه اشاره نکرده‌ایم، زیرا در همه، نوعی ترتیب الفبایی مراعات شده است.

(۲۸) شواهد شعری متعددی در لغتنامه دهخدا آمده است.

(۲۹) نظام‌الدین احمد، مضمار دانش، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورا، گ ۲۳ ر.

(۳۰) زمخشری پیش از هر چیز، مفسری عربی‌نویس و عالم دینی بوده است.

است. این معنی را در فرس‌نامه خوانساری هم می‌توان یافت.^{۳۱} این نویسنده، که گویا مانند برخی فرس‌نامه‌نویسان دیگر در فارسی دستی نداشته، برای «یورتمه» کلمه شگفت دیگری نیز عرضه می‌کند. وی می‌گوید: اسب را پس از قدم، «گرگ‌دو و ثرات کند که ترک و فارس آن را یورتمه می‌گویند و عرب ثرات»؛ و می‌افزاید: «قاعده ثرات آن است که کره را چهار نعل بدوانند».^{۳۲} به گمان ما، «ترات» نه چهار نعل است و نه کلمه‌ای عربی، بلکه اصل آن کلمه فرانسوی trot بوده که از زمان قاجار همراه با کلمات فرنگی دیگر، به زبان فارسی نفوذ کرده و او کلمه را چون خوب نمی‌شناخته، عربی پنداشته است.

یک کلمه دیگر هم در آثار فارسی به کار رفته که دقیقاً نمی‌دانیم بر چه رفتاری اطلاق می‌شده؛ اما، از نحوه قرار گرفتن آن در سلسله مراتب رفتارها، می‌توان حدس زد که نوعی یورتمه بوده است؛ و آن قطره کردن و قطره دواندن است.^{۳۳}

□ برای یورقه، که گفتیم نوعی یورتمه نادرست است، در فارسی معادلی نیافته‌ایم. نویسندگان سه چهار قرن پیش هم گویا کلمه فارسی خاصی نمی‌شناختند؛ زیرا صاحب مضمار دانش در توضیح آن گوید: «قسمی دیگر، که آن را عربان هم‌جمله و ترکان یورقه گویند، روش استر و یابوست و در اسب عربی نادر می‌باشد».^{۳۴}

□ برای چهار نعل، چندین کلمه و اصطلاح در فارسی به کار می‌رفته است، اما هیچ‌کس به معنای دقیق آنها اشاره نمی‌کند. فرهنگ‌ها و کتاب‌های ادب و شعر هم نه تنها راهی نمی‌کشایند که، به عکس، معانی را در هم می‌آمیزند و پژوهش‌گر را سرگردان می‌سازند.

فرهنگ‌ها در مقابل تقریب عربی، که چهار نعل کوتاه است، غالباً چنین نوشته‌اند: «در اسب هر دو دست و پای را به یک بار برداشتن و بنهادن در تک».^{۳۵} بنابراین توضیح و نمونه‌های متعدد دیگری که یافته‌ایم، مراد از تک، «چهار نعل» است. اما چهار نعل درجات بسیار دارد و فرس‌نامه‌های عربی تا پنج گونه چهار نعل برشمرده‌اند.^{۳۶} بی‌گمان،

۳۱ خوانساری، اسدالله، فرس‌نامه، چاپ سنگی، تهران، ۱۲۷۹ هـ. ق، ص ۲۱؛ (۳۲ همان‌جا؛

۳۳ محمد بن محمد، فرس‌نامه، گ ۴۸ ب و جاهای دیگر؛

۳۴ مضمار دانش، گ ۲۳ ر؛

۳۵ تاج المصادر؛ قانون ادب؛ دستور الاخوان و جز آن؛

۳۶ نصر، محمد ابراهیم، الخیل و الفروسية فی الاسلام، ریاض، ۱۴۰۶ هـ. ق / ۱۹۸۶ م، ص ۱۵۱-۱۵۲؛ وکلاً به ۱۹ گونه رفتار اشاره می‌کند.

ایرانیان نیز اصطلاحاتی برای این رفتارها داشته‌اند که برخی را هنوز در کتاب‌ها می‌توان یافت، اما معانی دقیق این کلمات دیگر از یادها رفته است. معانی پیشنهادی ما برای کلمات زیر، همه بر اساس گمان است نه شواهد قطعی:

□ نوا، که فخر مدبّر آن را به کار برده، احتمالاً چهار نعل کوتاه است. وی چنین می‌نویسد: «اسب کره را باید از هر سو گرداند تا عنان بر دست سبک دارد و اندر نوا خوش فرود آید».^{۳۷} «اگر اسبی اندر آودرگاه (= مائز) سر فرو هلد، به پویه و نوا باید کشید و زنج باید نمود تا اندر نوا راست شود».^{۳۸} «اگر اسب در آورد تمام نشود، او را به کام باید آورد، اول به پویه، پس به نوا».^{۳۹}

بنابر این، «نوا» پس از «پویه» (= یورتمه) قرار دارد. از سوی دیگر، توصیفی که برخی قاموس‌ها از این کلمه به دست داده‌اند با چهار نعل بیشتر تناسب دارد. در برهان قاطع، ذیل نوا چنین آمده است: «شتالنگ برجستن و فرو جستن شاطران است». استینگهاوس نیز معادلی انگلیسی آورده که به معنی جست و خیز و جهش است.

□ تک، از ریشه اوستایی *tak* و پهلوی *tag*، به معنی دویدن و تند راه رفتن است. اما چون سخن از اسب می‌رود، مراد پیوسته و چهار نعل رفتن و تاخت دویدن اوست. با این همه، هیچ یک از کتاب‌های ادب و لغت که ما دیده‌ایم نوع یا درجه این رفتار را معین نکرده‌اند. تک در زبان اسب‌داران معنی دیگری نیز داشته است، و آن «یک میدان تاخت»، یا «یک سر تاخت» است.

□ تاخت و تاختن، این هر دو کلمه، در صدها نمونه‌ای که از آنها در فرس‌نامه‌ها دیده‌ایم، پیوسته به معنی چهار نعل کشیده سریع آمده است که در مواقع خاص، مثلاً در مسابقه‌ها، از اسب طلب می‌کنند. فخر مدبّر، آن‌جا که «آورد»‌ها را شرح می‌دهد، البته به تفاوت میان «تک» و «تاخت» عنایت داشته، زیرا می‌گوید: «اول، تک راست بر این گونه (شکل)، دیگر تاختن تیر، بر این گونه (شکل)».^{۴۰}

علاوه بر این چند اصطلاح، متخصصان اسب‌شناس، چون فخر مدبّر، برای درجات مختلف چهار نعل اصطلاحات گوناگون دیگری هم داشته‌اند؛ اما، متأسفانه، امروز دیگر چیزی از آنها در نمی‌یابیم. مثلاً او، در اندرزهایی که به سوارکاران می‌دهد، می‌گوید:

«سوار باید آهسته باشد و با زهره و پیچند... مهربان بر ستور، فاضل و بخرد... تاختن، ختلی و بلخی باید». ^{۳۱} سپس در بیان «آوردها»، به این گونه سواری‌ها اشاره می‌کند: تاختن تیر، تاختن چوگان، تاختن نیزه، تاختن پهلوی. پیداست که مراد او از این اصطلاحات تاختن مناسب برای تیراندازی و چوگان‌بازی و نیزه‌افکنی و به پهلوی راندن اسب است؛ اما او شرح نداده که این تاختن‌ها چگونه بوده است. علاوه بر این، به دو تاختن دیگر هم اشاره می‌کند که نه خواندن لفظ آنها برایمان معلوم شد و نه معنای آنها: «تاختن کشری: گشپ کنده گونه آن تاختن را گویند؛ تاختن ترب کنده». ^{۳۲}

محمد بن محمد، که در قرن هشتم هجری در لار می‌زیسته، اصطلاحات دیگری داشته است: ساکن ساکن دواندن به چهار دانگ و پنج دانگ. ^{۳۳}

نگارنده امیدوار است که صدها سوارکاری که هم اکنون در صد و چهل و پنج‌جاه باشگاه سواری تهران و شهرستان‌ها به کار اسب می‌پردازند، بتوانند، به یاری سازمان‌های رسمی چون فرهنگستان زبان و ادب فارسی، واژه‌های اصیل ایرانی را به جای انبوه کلمات فرنگی و ترکی و عربی - که گاه به راستی نازیبا هستند - به کار برند. ما با ذکر این چند نمونه خواستیم نشان دهیم که این کار میسر است. ان شاء الله.

□

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی